

زنان، ساختار و عاملیت

آیا زنان می‌توانند سبک زندگی خود را انتخاب کنند؟

مریم سروش*

استادیار جهاددانشگاهی فارس، گروه پژوهشی علوم رفتاری

حلیمه عنایت

دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز

چکیده

هدف از این پژوهش بررسی تأثیر متغیرهای ساختاری بر رابطه بین قدرت زنان و فعالیت‌های سبک زندگی است. جامعه آماری پژوهش ۵۵۰ نفر از زنان متأهل بالای ۲۵ سال شهر شیراز بود. نتایج نشان داد که متغیرهای ساختاری و زمینه‌ای هم در قدرت زنان در خانواده و هم در انجام دادن فعالیت‌های مدرن سبک زندگی در حوزه‌های فراغت، ترجیحات موسیقی و غذا و فعالیت‌های مربوط به بدن و سلامتی مؤثر است، اما متغیرهای ساختاری با کنترل قدرت زنان باز هم اثر مهمی بر انتخاب سبک زندگی آن‌ها دارد. بنابراین، گرچه قدرت زنان در خانواده می‌تواند عاملیت آن‌ها را در انتخاب سبک زندگی افزایش دهد، اما این کار را با ساز و کارهای ساختاری و در نظام قشربندی اقتصادی اجتماعی جامعه انجام می‌دهد. برطبق نتایج گرچه قدرت زنان می‌تواند عاملیت آن‌ها را افزایش دهد، اما برد آن نامحدود نیست و شرایط دیگری نیز باید محقق شود تا زنان بتوانند عاملیت کامل‌تری داشته باشند. لذا با بهره‌گیری از دیگر انواع سرمایه (مانند سرمایه اجتماعی جدید) می‌توان اثر محدودیت‌های ساختاری بر عاملیت را کاهش داد.

واژگان کلیدی

عاملیت؛ قدرت زنان در خانواده؛ سبک زندگی؛ عوامل ساختاری

* نویسنده مسئول

تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۷/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۸/۱۷

مقدمه و بیان مسئله

در زندگی زنان در عرصه‌های خانواده و جامعه تنگناهایی وجود دارد که بر اثر نابرابری‌های جنسیتی، گزینه‌های در دسترس آن‌ها را محدود کرده و به آن‌ها اجازه انتخاب نمی‌دهد. مهم‌ترین عرصه فعالیت زنان به‌طور سنتی خانواده است، انتظارات نقش زنان و تصویری که از زن بودن وجود دارد شامل برآورده کردن انتظاراتی است که حول خانواده و اعضای آن می‌چرخد. آن‌ها همواره به‌صورت موجوداتی تبعی و وابسته در سایه حمایت مردان زیسته و در خدمت زندگی آن‌ها بوده‌اند. برنامه‌های زندگی زنان در خانواده و اجتماع بزرگ‌تر مستلزم انطباق همیشگی با برنامه‌های زندگی مردان و نیازمندی‌های فرزندان بوده است. زنان همواره همراه با همسران و پدرانشان کار کرده و محصول کارشان را در اختیار آن‌ها قرار داده‌اند، با آن‌ها مهاجرت کرده و خانه خود را جابه‌جا کرده‌اند. به نیازهای جسمانی و عاطفی فرزندانشان پاسخ داده و از همه توانایی‌های خود مایه گذاشته‌اند تا خانواده باقی بماند و خود جای دیگری جز در خانواده اشغال نکرده‌اند و تنها در قرن اخیر و به‌خصوص بعد از جنگ دوم جهانی زنان به عرصه‌های دیگری نیز پا گذاشته و در آن مشارکت می‌کنند. به نظر می‌رسد جامعه مدرن خصوصیات مهمی دارد که باعث می‌شود انسان‌ها از حصار تنگ محدودیت‌های ساختاری رها شده و قادر به انتخاب باشند. در واقع مدرنیته دارای چنان تنوعات کثیری است که حتی برای کسانی که در حاشیه نظام‌های اجتماعی زندگی می‌کنند نیز گزینه‌هایی برای انتخاب عرضه می‌کند.

از طرف دیگر ظهور جامعه مصرفی که در آن مصرف و نه تولید، محور فعالیت‌ها و زندگی بشری قرار دارد عرصه مشارکت را برای زنان بازتر کرده است. زیرا با وجود اینکه زنان به‌طور تاریخی در عرصه تولید فعال بوده‌اند، اما با جدا شدن محل زندگی از محل کار به حوزه خصوصی رانده شده و عملاً از منزلتی محروم شدند که براساس تولید ایجاد می‌شود. زنان زندگی واقعی را تولید می‌کنند اما این تولید بدون جیره و موجب بی‌ارزش شناخته شد و سیطره منطق سرمایه‌داری و مزدگیری آن را اصولاً در زمینه فعالیت تولیدی دسته‌بندی نکرد. با محور قرار گرفتن مصرف، به سبک زندگی به جای اینکه در درون طبقه توجه شود، خود طبقه‌ساز شد و کثرت انتخاب‌ها نسبت به جامعه پیشامدرن سبک‌های زندگی متنوع و گاه چهل



تکه‌ای ایجاد کرد که مرزهای طبقاتی گذشته را درنوردید.

به نظر می‌رسد با افزایش سرمایه فرهنگی زنان (به‌خصوص در شکل تحصیلات) ساختار قدرت در خانواده تغییر کرده است. افزایش قدرت زنان در خانواده در حوزه تصمیم‌گیری و تقسیم کار خانوادگی در اکثر موارد مطلوب زنان است، اما هیچ‌یک از پژوهش‌هایی که قدرت زنان در خانواده را در نظر گرفته‌اند به خود زن به‌عنوان یک موجود انسانی نگاه نکرده‌اند که حق دارد در پی رشد فردی و اجتماعی خود باشد. قدرت زنان در خانواده یا به‌عنوان پیامدی از تغییرات وسیع‌تر فرهنگی و اجتماعی و از باب هشدار بررسی شده یا از آن جهت که می‌تواند برای خانواده مشکلی به‌وجود آورده یا مشکلاتی از آن را حل کند در نظر گرفته شده است. این مقاله در پی آن است که روشن کند آیا افزایش قدرت زنان در خانواده برکنترل آن‌ها بر زندگی فردی و اجتماعی شان می‌افزاید و آیا عاملیت آن‌ها را در ساختار اجتماعی موجود افزایش می‌دهد یا خیر؟ به بیان دیگر اثر افزایش قدرت زنان در خانواده بر فعالیت‌های روزمره زندگیشان چیست؟ آیا قدرت زن در خانواده فقط مسئولیت‌های او را افزایش می‌دهد یا آورده‌های دیگری نیز برای زنان داشته است؟

سؤال اساسی این مقاله این بود که آیا زنان به تمامی می‌توانند از این امکانات استفاده کرده و سبک‌های زندگی دلخواه خود را انتخاب کنند و به‌عبارت دیگر عاملیت، چقدر در انتخاب سبک زندگی زنان نقش دارد؟ آیا قدرت زنان در خانواده به‌عنوان یک منبع توانمندساز عمل می‌کند به‌طوری که زنان را قادر به انتخاب‌های مدرن‌تری کرده و عاملیت آن‌ها را در عرصه زندگی تحقق بخشد؟ و بالاخره محدودیت‌های سنتی ساختاری مانند طبقه اقتصادی اجتماعی خانواده مبدأ فعلی زنان، سن ازدواج، تعداد فرزندان و... چه اثری بر رابطه بین قدرت در خانواده و انتخاب‌های مدرن زندگی زنان دارد؟

اندیشمندان کلاسیک و مدرن، از ابتدای ظهور جامعه‌شناسی، به کنش انسانی و ساختار اجتماعی توجه کرده‌اند. جامعه‌شناسان با توجه به نوع نگرش خود نسبت به ماهیت انسان و جامعه انسانی، کنش را به‌صورت‌های متفاوتی تصویر کرده‌اند. برای بحث درباره این موضوع، سؤال از منظرهای مختلفی مطرح شده است؛ به همین دلیل بحث‌های نظری درباره عاملیت و ساختار یا ذهنیت‌گرایی و عینیت‌گرایی را می‌توان نزدیک به سؤال کنش و ساختار دانست. ساختارگرایی از فرانسه و با الهام از خارج علوم اجتماعی آغاز شد. در واقع گرچه می‌توان

ریشه ساختارگرایی را در مارکسیسم^۱، اندیشه‌های فروید^۲ و جامعه‌شناسی کنت^۳ و دورکیم^۴ دنبال کرد، اما اصلی‌ترین سرچشمه آن تحولاتی است که در زبان‌شناسی رخ داد. فردیناند دوسوسور^۵ زبان را نیروی اجتماعی فعال و پویایی می‌دانست که جهان و ذهن را شکل می‌دهد. به طوری که می‌توان سازماندهی و کارکردهای زبان را به منزله یک سیستم خودبسنده (ساخت) مطالعه کرد (سیدمن، ۱۳۸۶: ۲۱۶-۲۱۵). لوی اشتراوس^۶ (۱۹۶۴: ۲۸۰-۲۷۹) زبان را به صورت الگویی برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی در نظر گرفت. او معتقد بود که پشت گوناگونی‌ها و درهم‌ریختگی‌های زندگی اجتماعی که به نظر بی‌نظم می‌رسند، ساختارهای عامی وجود دارند که به اجتماع نظم می‌بخشند. منطق روش‌شناسی دورکیم نیز متضمن دیدگاهی از جامعه است که جای کمی برای عاملیت کنشگر باقی می‌گذارد و اولویت اصلی را به جمع داده است. دورکیم جامعه و ساختارهای آن را مستقل از وجود انسانی دانسته و معتقد بود که بر افراد، مستقل از اراده آن‌ها تأثیر می‌گذارد (دورکیم، ۱۳۶۸: ۲۸). از نظر دورکیم «آگاهی جمعی برترین شکل حیات روحی است، زیرا آگاهی آگاهی‌هاست» (دورکیم، ۱۳۸۳: ۶۱۵). زیمل^۷ نیز توجه زیادی به رابطه بین ساختارهای فرهنگ و زندگی شخصی می‌کند که در ابتدا آن‌ها را می‌آفریند. از یک سو این ساختارها ممکن است محتواهای زندگی را غنی و تشدید کنند و از سوی دیگر به مثابه فرم‌های سخت‌شده‌ای که نیروهای خلاق زندگی را متحجر می‌کنند، کنار آن‌ها قرار گیرند. اما در تحلیل نهایی، این ساختارها به وسیله زندگی تولید شده و در محدوده آن درک می‌شود (زیمل، ۱۳۸۶: ۴۴-۴۳).

در مقابل ساختارگرایان، جامعه‌شناسانی هم بوده‌اند که به کنش بیش از ساختار اجتماعی اهمیت داده و در واقع ساختار را برساخته کنش‌ها می‌دانند. وبر^۸ (۱۳۶۷) بررسی کنش و تعاملات اجتماعی را پایه تحلیل‌های جامعه‌شناختی می‌دانست و فکر می‌کرد آنچه ارزش

-
1. marxism
 2. Freud
 3. Comte
 4. Durkhiem
 5. Ferdinand de Saussure
 6. Claude Levi-Strauss
 7. Simmel
 8. Max Weber



مطالعه و تحقیق دارد «کنش معنادارانسانی» است. مید^۱ و پس از آن مکتب شیکاگو، بنیان اجتماع را کنش متقابل نمادین دیده و همانند ویر اصالت را به این تعاملات می‌دهند (ترنروبیگلی، ۱۳۷۰: ۵۵۴-۵۴۷) و در هر قدم اولویت فرد بر جامعه را گوشزد می‌کند (مید، ۱۹۶۵: ۲۲۷-۲۳۳). آلفرد شوتز^۲ نیز تفسیری از دنیای اجتماعی ارائه می‌دهد که به شدت متکی به وجود کنشگر یا مشاهده‌گر است (شوتز، ۱۹۷۰: ۵۸-۵۷). شوتز انسان را خالق دنیای اجتماعی می‌داند، اما معتقد است که دنیای اجتماعی وقتی که خلق شد می‌تواند بر ما و اعمال ما فشار وارد کند (شوتز، ۱۹۷۰: ۷۵-۷۳). برگر^۳ واقعیت اجتماعی را برساخته‌ای اجتماعی می‌داند و معتقد است انسان‌ها در ایجاد ساختار واقعی دنیای اجتماعی دخیل بوده و همکاری دارند. به طوری که گاهی انسان در ماهیت اجتماعی خود، گیر می‌افتد و «دیوارهای زندان در مقابل ما قد برمی‌افرازد. اما این دیوارها همیشه توسط خود ما ایجاد شده‌اند. ما با همکاری خودمان به خودمان خیانت می‌کنیم» (برگر، ۱۹۶۳: ۱۲۱).

از دهه ۱۹۷۰، بحث‌های مربوط به دوگانگی بین ساختار و عاملیت بالا گرفت. بوردیو^۴ و گیدنز^۵ دو جامعه‌شناسی بودند که سعی در پایان بخشیدن به این تضادها کردند. نکته‌ای که اهمیت این دو نظریه‌پرداز را افزایش می‌دهد، توجه به عمل اجتماعی^۶ به‌عنوان واسطه بین کنش و ساختار است. این امر باعث شده هر دو نظریه‌پرداز توجه ویژه‌ای به سبک‌زندگی داشته و رابطه آن را در زندگی روزمره با ساختار بررسی کنند.

بوردیو در تبیین عمل از مفهوم عادت‌واره^۷ استفاده می‌کند. از نظر او زندگی اجتماعی حاصل جمع ساده رفتارهای فردی نیست، بلکه مؤلفه اصلی تبیین عمل در زندگی اجتماعی، عادت‌واره است. عادت‌واره، ساختارهای درون‌جوش و ذاتی یک دنیای خاص یا بخش خاصی از آن را به یک تصویر ذهنی یکدست بدل می‌کند و به‌وسیله آن درک و دریافت از آن دنیای

-
1. Mead
 2. Alfred Schutz
 3. Peter Berger
 4. Burdieu
 5. Giddens
 6. social practice
 7. habitus

خاص و عمل در آن را ساخت می‌دهد(همان: ۲۰۸). سبک‌زندگی مجموعه متحده از ترجیحات تمایزبخش مصرفی است که قصد نمایشی واحدی را در منطق خاص هر خرده فضای نمادینی(لباس، غذا و...) به نمایش می‌گذارد. هر جنبه از سبک‌زندگی، در سایر جنبه‌ها متجلی می‌شود و خود نیز سایر جنبه‌ها را متجلی می‌کند. سلیقه، ضابطه زاینده سبک‌زندگی است. ذوق و سلیقه منبع نظام ویژگی‌های متمایزی است که هر کس که شناخت عملی درباره روابط میان نشانه‌ها و موقعیت‌های متمایز دارد باید آن را به مثابه تجلی سیستماتیک طبقه خاصی از شرایط وجودی، یعنی به مثابه سبک زندگی متمایز تشخیص دهد(بورديو، ۱۳۹۰: ۲۴۴-۲۴۳). بورديو سبک‌زندگی را محصول «انتخاب»‌های سلیقه‌ای می‌داند، اما معتقد است که این انتخاب‌ها تحت تأثیر «موقعیت‌ساختاری» انجام می‌شوند(بورديو، ۱۳۹۰: ۲۴۵). سبک‌زندگی اعضای هر طبقه در یک میدان، شبیه یکدیگر است. علاوه بر وحدت سبک‌های زندگی در یک میدان، خلق و خواهی مناسب برای یک میدان براساس منطق میدان دیگر نیز تغییر شکل می‌یابد به همین دلیل کسانی که در فضای اجتماعی همجوار هستند علاوه بر اینکه در یک میدان خاص وحدت اسلوب دارند و در سبک‌زندگی مشترک هستند به احتمال زیاد در میدان‌های دیگر نیز همجوار خواهند بود، یعنی سبک‌زندگی مشترکی را می‌پذیرند.

نظریه ساختاربندي گيدنز می‌کوشد عاملیت و خلاقیت انسانی را در فرایند دائمی ایجاد و بازایجاد جامعه نشان داده و رابطه دوسویه و انعکاسی فرد انسانی و جامعه، سبک زندگی، سیاست رهایی‌بخش و سیاست زندگی، پویایی‌های محلی و پویایی‌های جهانی و مفاهیمی از این دست را روشن کند. لذا ساختارها صرفاً با کار بست عملی و آگاهانه آن‌ها توسط عامل‌ها و نیروی مولدشان ساخته شده و حفظ می‌شود(گيدنز، ۱۳۷۸: ۸۶). عامل‌ها همواره ساختارها را در مقتضیات نوین به کار می‌برند و احتمالاً آن‌ها را تعدیل کرده و تغییر می‌دهند، اما در دایره عادات و رسوم زندگی روزانه عموماً در حال تکرار مکررات هستند. در حالی که پیرو قواعد و سنن هستند، تنها تعدیل و انطباق‌های جزئی از خود بروز می‌دهند. بنابراین، عاملیت بستگی به آگاهی از این بازمانده شیوه‌ها، ابزار و اسباب انجام امور دارد(گيدنز، ۱۹۸۴: xxiii) برای استمرار و تداوم ترتیب زندگی نه تنها این آگاهی لازم است، بلکه «بازاندیشی نیز ویژگی معرف هرگونه کنش انسانی است» و افراد به پیامد کنش‌ها توجه می‌کنند، دقت دارند، محاسبه کرده و ارزیابی می‌کنند. «همه انسان‌ها با زمینه‌های کنشی‌شان به‌عنوان عنصر جدانشدنی



عملکردهای شان پیوسته در تماس اند» که گیدنز آن را «نظارت بازانديشانۀ کنش» می نامد و منظور از آن «توجه به خصلت مسبوق به سابقه فراگردهای کنشی است» (گیدنز، ۱۳۷۸: ۴۵). فرد در جامعه مدرن مسئول خلق و حفظ خودش می شود، به طوری که «یکی از مؤلفه های اساسی فعالیت روزمره همان انتخاب هایی است که به طور عادی به عمل می آوریم... سنت یا عادات و رسوم جاافتاده... زندگی را در محدوده کانال هایی تقریباً از پیش تعیین شده به جریان می اندازند، اما تجدد فرد را رو در روی تنوع غامضی از انتخاب های ممکن قرار می دهد...» (گیدنز، ۱۳۸۷: ۱۱۹). مجموعه این انتخاب ها در زندگی روزمره «شیوه زندگی» را ایجاد می کند که مجموعه ای کم و بیش جامع، از عملکردهایی هستند که فرد آن ها را به کار می گیرد چون نه فقط نیازهای جاری او را برمی آورند، بلکه روایت خاصی را که او برای هویت شخصی خود برگزیده، در برابر دیگران مجسم می کنند. این شیوه ها به صورت عملکردهای روزمره درمی آیند که در نوع پوشش، خوراک، طرز کار و محیط های مطلوب مجسم می شوند (همان، ۱۲۲-۱۲۰). برای همه افراد و گروه ها، انتخاب شیوه زندگی، مشروط به فرصت هایی است که نصیب آن ها می شود. با این همه، حتی محروم ترین افراد و گروه های اجتماعی هم در موقعیت هایی به سر می برند که مؤلفه های نهادین تجدد بر آن ها تأثیر می گذارد (همان، ۱۲۷-۱۲۶).

در حوزه مطالعات زنان دیدگاه گیدنز و به خصوص بوردیو بازخوانی جنسیتی شده و آن ها عوامل مهم آن را به خوبی پالایش و صیقل داده اند. از نظر بوردیو ساختار، عاملیت را با توزیع قدرت و سرمایه به عامل ها اعطا می کند. در واقع ساختارها، انضباط های توزیعی هستند و عامل ها، قدرت و سرمایه خود را به کار می گیرند تا از داشته های خود دفاع کنند یا آن را افزایش دهند؛ به این صورت که عامل ها صف بندی مجددی درون ساختار توزیعی (قدرت) به وجود می آورند (بوردیو، ۱۳۸۱: ۹۰-۸۷). موقعیت عامل ها در این ساختار مزیت و نقصان آن ها را در منازعات مستمر نشان می دهد. قدرت عامل ها در تعیین ابزار برای دنبال کردن منافع خود به وسیله تفوق و تنزل در توزیع قدرت حیطه های رقابت، مقید و مهار می شود. در واقع عاملان اجتماعی به صورت فردی و گروهی در خلال تعاون و تنازع میان خود، جهان اجتماعی را با تقسیم بندی هایش ایجاد می کنند و در این بین جایگاه اشغال شده در فضا و ساختار را

توزیع انواع مختلف سرمایه مشخص می‌کند (همان: ۴۴).

مرز میدان وابسته به قلمرو اعمال قواعد آن است، موقعیت کنشگران در میدان وابسته به سرمایه آن‌ها است و جایگاه افراد بنا بر مقدار و نوع سرمایه‌ای که در اختیار دارند در فضای میدان مشخص می‌شود. کنشگران بر طبق جایگاه خود در میدان منازعه می‌کنند. این منازعه بر سر قواعد حاکم بر میدان و تعریف آن‌ها است، چرا که با تحکیم یا تضعیف این قواعد محدوده عملکرد میدان مشخص شده و مرزهای آن بازتعریف می‌شود (بورديو، ۲۰۰۱: ۴۸۱-۴۷۹).

از نظر بورديو میدان قدرت (که نباید با حوزه سیاست یکی گرفته شود) میدانی مثل میدان‌های دیگر نیست، بلکه فضایی از روابط مبتنی بر قدرت میان انواع مختلف سرمایه یا به تعبیر بهتر میان کسانی است که به اندازه کافی از یکی از انواع سرمایه بهره مند هستند که بتوانند حوزه متناسب با آن را تحت تأثیر قرار دهند. به همین دلیل است که هر بار که درباره ارزش نسبی یکی از انواع سرمایه چالش به وجود می‌آید، جدال‌های میدان قدرت شدت می‌گیرد، یعنی هر بار که تعادل‌های برقرار شده درون میدان نیروها با مأموریت بازتولید میدان قدرت تهدید شود منازعات افزایش می‌یابد (بورديو، ۱۳۸۱: ۷۷).

قالب‌بندی رفتارها، اشکال و مقولات درک و تفکر مشترک، قالب‌های اجتماعی، حس تمیز یا حافظه باعث نوعی هم‌نواپی به واسطه عادت‌واره‌ها می‌شود که یکی از پیامدهای آن ایجاد خشونت‌نمادین^۱ در میدان‌های اجتماعی و مشارکت فرودستان در بازتولید ساختار موجود می‌شود. خشونت‌نمادین خشونتی است که به واسطه آن از افراد به زور، تعهد اطاعت و تسلیم می‌گیرند، ولی به دلیل ریشه داشتن این اطاعت و تسلیم در «انتظارات جمعی» و در اعتقادات به لحاظ اجتماعی تلقین شده و جافتاده، کسی آن را به‌عنوان تسلیم بر اثر زور تلقی نمی‌کند. این اعتقاد، واضح نیست و به صراحت مطرح نمی‌شود، بلکه نوعی گرایش بی‌تأمل، یک تسلیم مبتنی بر این باور رایج نسبت به فرمان‌های دنیایی است (همان: ۱۶۸ و ۲۵۶-۲۵۵). زنان به‌عنوان قشر فرودست ساختار اجتماعی، تحت تأثیر خشونت‌نمادین، قشری شایان توجه هستند. بورديو در کتاب «سلطه مردانه» اظهار کرده که جنسیت هنوز مبنای یک طبقه نیست و زنان نمی‌توانند حامل سرمایه باشند، بلکه در ساختار موجود، فقط قادر هستند «یک چیز



حامل سرمایه^۱ برای مردان باشند که ارزش آن‌ها وابسته به گروه مرجع (خانواده) است. زنان وسیله‌ای هستند که مردان به وسیله آن‌ها سرمایه نمادین خود را افزایش داده یا به نوع دیگری از سرمایه تبدیل می‌کنند (بورديو، ۲۰۰۱: ۴۳-۴۲). بورديو می‌پذیرد که در شرایط عینی زنان، تغییراتی ایجاد شده است؛ برای مثال دسترسی بیشتر به تحصیلات، کار و ورود زنان از طریق آن به سپهر عمومی، فاصله‌گیری از کارهای منزل و بازتولید جمعیت (به دلیل استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری و کاهش اندازه خانواده) عقب انداختن ازدواج، افزایش طلاق و نرخ کم‌تر ازدواج. از دید بورديو از همه این تغییرات مهم‌تر، افزایش تحصیلات زنان است که بر اثر آن، تسلط مردان بر جامعه دیگر بدیهی نیست، اما از نظر او موقعیت زنان در ساختار کنونی تغییری نخواهد کرد، زیرا هنوز هم اصولی عملی بر انتخاب‌های زندگی زنان حاکم است؛ اول اینکه کارهایی را انتخاب می‌کنند که ادامه کارهای خانگی آن‌ها است؛ دوم اینکه زنان در بازار کار قدرتی بر مردان ندارند و جایگاه‌های اقتدار در اختیار مردان است و سوم اینکه مردان هنوز هم مالک فن‌آوری‌ها و ابزار تولید هستند (همان: ۹۴-۸۸). در ساختار جنسیتی فرایندهایی مانند بازتابی بودن جامعه و هویت باعث می‌شود قواعد تفسیری در تعاملات جنسیتی تغییر کرده و در نتیجه نگرش‌های جنسیتی تضعیف شوند که ساختار مردسالار موجود را بازتولید می‌کنند، نشانه این امر ایجاد تغییر در سبک زندگی در حوزه‌های مختلف است. قدرت بین دو جنس در میدان خانواده و میدان بزرگ‌تر اجتماعی تغییر می‌کند که این امر خود را در قدرت زناشویی در میدان خانواده و تغییر قوانین و مقررات قانونی در جهت برابری و ایجاد فرصت‌های بیشتر برای ارتقای زنان نشان می‌دهد.

گیدنز اشاره کمی به صورت اختصاصی به زنان یا جنسیت داشته است. بیشترین اشاره او به زنان یا جنسیت بیشتر در قالب توجهی که او به تغییر شکل صمیمیت یا تغییر شکل خانواده در مدرنیته متأخر داشته، ابراز شده، اما به صورت مستقیم تحلیلی جنسیتی ارائه نکرده است. او به طور کلی اشاره کرده که قبل از مدرنیته، زنان همواره به نحوی از انحا از مشارکت کامل در عرصه فعالیت اجتماعی که پدید آورنده همین تعدد انتخاب‌ها است، محروم می‌شده‌اند. در جوامع کنونی، زنان فرصت اسمی آن را دارند که در طیف وسیعی از امکانات گوناگون شانس خود را بیازمایند، اما در فرهنگ‌های مردسالار امروزی بسیاری از این راه‌ها به روی زنان بسته

1. Capital bearing objects

می ماند. علاوه بر این برای استفاده از امکاناتی هم که موجود است زنان باید هویت قبلی و «تثبیت شده» خود را به میزان بیشتری نسبت به مردان از دست بدهند. به عبارت دیگر زنان گشودگی مدرنیته متأخر را به طرزی کامل تر و البته تناقض آمیزتر تجربه می کنند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۵۴).

آدامز^۱ با انتقاد از خوشبینی موجود در مفهوم بازاندیشی، آن را همیشه حاوی استقلال، حق انتخاب و افزایش گزینه ها نمی بیند. از نظر او، بازاندیشی همه عامل های اجتماعی را به یکسان «توانمند» نمی کند، بلکه برنده ها و بازنده هایی دارد (آدامز، ۲۰۰۴: ۵۱۳-۵۱۲). او معتقد است که برای فقرا، بازاندیشی نشانه فقدان قابل مشاهده عاملیت است. چون افراد از هرگونه شکل منظم اجتماعی جدا شده و میدان های اجتماعی، نوعی بی هنجاری برای آن ها به نمایش می گذارند و آن ها به دلیل نداشتن منابع لازم برای عاملیت، راه فراری از آن ندارند (همان: ۵۲۶). بنابراین، آنچه بعد از ایجاد آگاهی بازاندیشانه اتفاق می افتد و اهمیت زیادی دارد این است که باید به «انتخاب بعد از بازاندیشی»^۲ توجه کرد. به طور خلاصه آدامز اشاره کرده که به رغم آگاهی بازاندیشانه، گاهی به دلیل نابرابری های ساختاری، عادت واره های قبل از بازاندیشی باقی می ماند و تغییر نمی کنند. مثلاً مادران شاغل به رغم داشتن خصوصیات عاملیت بازاندیشانه^۳ (انعطاف نگرشی، فردگرایی و انعطاف در روابط) به روش قبلی زندگی (هویت شخصی مادرانه، ارتباطات قبلی با خانواده و خویشاوندان و نگرش های خانوادگی) ادامه می دهند، زیرا برای آن ها امکان ندارد در جهت آگاهی بازاندیشانه خود انتخاب کنند (آدامز، ۲۰۰۴: ۵۲۴-۵۲۳).

اسکگز^۴ اظهار کرده است که زنانگی و جنسیت آن طور که بورديو می گوید یک بعد پنهان و بنابراین، یک مقوله ثانویه نیست و زنان هم می توانند حامل سرمایه ها و سلايق جداگانه ای باشند (اسکگز، ۲۰۰۴: ۲۹). رایزمن^۵ معتقد است که باید جنسیت را مانند یک ساختار اجتماعی مفهوم سازی کرد. فایده دیدن جنسیت به عنوان یک ساختار این است که اجازه می دهد به طور جدی جهت و شدت روابط علی بین پدیده های جنسیتی را در هر بعد ساختاری بررسی کنیم.

-
1. Adams
 2. post-reflexive choice
 3. reflexive agency
 4. Skegges
 5. Risman



می‌توان حوزه‌هایی را مشخص کرده که در آن‌ها تغییر اتفاق افتاده و در هر سطحی از تحلیل، توانایی عاملیت زنان و مردان را در همان برهه تاریخی دریافته و بدانیم چقدر مؤثر می‌توانیم روتین‌های عادی غیربازاندیشانه را طرد کرده و بر ساختار تأثیر بگذاریم (رایزمن، ۲۰۰۴: ۳۳۴).

چافتز^۱ با بررسی موضوع عاملیت به تبیین تغییر ساختار جنسیتی در جامعه اقدام کرده است. چافتز عاملیت را «فرصت انتخاب از میان بدیل‌هایی که پاداش‌دهنده بوده و تنبیه شدیدی به دنبال نداشته باشد» تعریف می‌کند. او اشاره کرده که در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، گروه‌های گوناگون (جنسیتی، طبقاتی، نژادی و قومیتی) دارای مقادیر و انواع متفاوتی از فرصت‌های انتخاب هستند و کسانی که در موقعیت‌های مسلط اجتماعی هستند معمولاً دارای گزینه‌های بسیار بیشتر و بهتر از کسانی هستند که در موقعیت‌های تحت سلطه قرار گرفته‌اند (چافتز، ۲۰۰۶: ۶۱۵-۶۱۴). تورپ^۲ معتقد است که یک تفسیر فمینیستی از طرح مفهومی بورديو می‌تواند فرصت‌های عینی برای تحلیل جنسیت، قدرت، ساختار، عاملیت و بازاندیشی فراهم کند (تورپ، ۲۰۰۹: ۵۱۱). او معتقد است که بورديو در مفهوم میدان، توجهی به جنسیت نداشته است. جنسیت یک میدان جداگانه نیست، بلکه وارد «بازی» موجود در هر میدان می‌شود. بنابراین، جنسیت بخشی از میدان است. او با ادکینز^۳ (۲۰۰۳) موافق است که جنسیت با انعطاف آفتاب‌پرست گونه‌ای در هر میدان وارد می‌شود و گرچه اهمیت، ارزش و اثر آن از یک زمینه به زمینه دیگر تفاوت دارد، اما قواعد جنسیتی در همه میدان‌ها وجود دارند. این قواعد، برای برخی معمول هستند، برای برخی بسیار مؤثر بوده و برای برخی مختص میدان هستند.

از نظر برخی از اندیشمندان مطالعات زنان (لاول، ۲۰۰۰ و اسکگز، ۲۰۰۴) جنسیت سرمایه‌ای است که در میدان‌های مختلف اجتماعی قابلیت تبدیل به انواع دیگر سرمایه را دارد. تورپ معتقد است که بورديو اساساً ابهامات و ناموزونی‌های موجود در روش‌هایی که زنان و مردان موقعیت‌های زنانه و مردانه در دنیای معاصر را اشغال می‌کنند، دست‌کم گرفته و وارد ماهیت پیچیده و درونی ذهنیت نشده و نتوانسته اثرات تغییرات اجتماعی بر چگونگی تجربه

1. Chafetz
2. Thorpe
3. Adkins

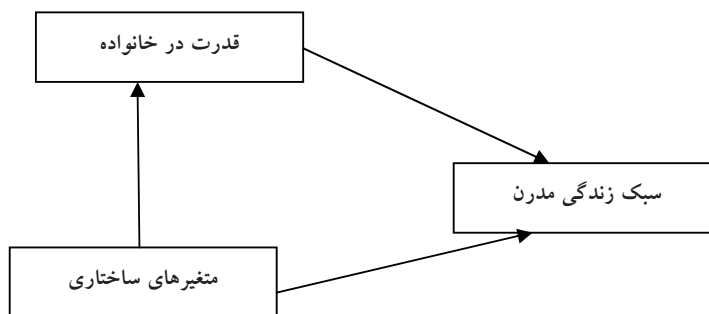
زنان، در میدان‌های موجود را مشخص کند (لاول، ۲۰۰۰: ۵۰۴-۵۰۳).

آزاد ارمکی معتقد است که عمل اجتماعی ایرانیان معاصر را باید به ترتیب با مرجع طبقه، نسل، جنسیت و شهرنشینی تحلیل کرد. پیوستگی همه این عناصر در دنیای معاصر ایرانی نیز با مصرف مشخص می‌شود و مصرف محل بروز سبک‌های متعدد زندگی است (آزاد ارمکی، ۱۳۸۶: ۷-۸). او اصلی‌ترین خصوصیت سبک زندگی ایرانی را تکثر می‌داند؛ یعنی وضعیت تکثرگونه‌ای در حوزه عمل اجتماعی وجود دارد که سبک‌های زندگی در آن تشکیل شده است. از طرف دیگر آزاد ارمکی به اهمیت خانواده و دین، در سبک‌های زندگی در ایران اشاره می‌کند (آزاد ارمکی، ۱۳۸۶: ۱۱).

در کل می‌توان گفت که از دیدگاه بوردیو زنان در جامعه مدرن سرمایه‌هایی در اختیار گرفته‌اند که در میدان‌های اجتماعی (از جمله میدان خانواده) آن‌ها را واجد قدرت بیشتری کرده است. افزایش سرمایه‌های در دسترس زنان باعث بازتوزیع قدرت در میدان و منازعه بر سر بازتعریف قواعد شده است که نمود آن در بازتوزیع قدرت بین کسانی تجلی می‌یابد که از موقعیت مسلط در میدان بهره‌مند هستند (مردان) و قدرت خود را در جهت تثبیت هر چه بیشتر تعریف و توزیع سنتی سرمایه به‌کار می‌برند با کسانی که با سنت شکنی خواهان ارتقای موقعیت فرودست خود با توسل به دگرگونی قواعد هستند (زنان)، زیرا با بازتعریف قواعد، سرمایه‌ها نیز بازتوزیع خواهند شد. به بیان دیگر میزان قدرت زنان در خانواده و تمایل ساختار قدرت به سوی آن‌ها باعث می‌شود آن‌ها بتوانند قواعد موجود در میدان خانواده را طوری بازتعریف کنند که از قدرت خشونت نمادین کاسته شده و امکان بازنمایی هویتی مستقل‌تر در سبک زندگی فراهم شود. سلايق و ترجیحاتی که انتخاب‌های سبک زندگی تابع آن‌ها است، روایتی از فرد است که بازتاب تعلقات ساختاری و ترجیحات فردی است. برخی از انتخاب‌ها از محدوده‌های ساختاری خارج شده و خصلتی فراطبقاتی پیدا می‌کنند، اما برخی دیگر تحت تأثیر فرصت‌های ساختاری فقط بر روی گروه خاصی گشوده می‌مانند. قدرت زنان در خانواده گرچه توزیعی طبقاتی دارد، اما می‌تواند به‌عنوان منبعی توانمندساز عمل کند به‌طوری‌که در میدان‌های دیگری غیر از خانواده نیز توانایی‌های انتخاب زنان را افزایش دهد. هر چه انتخاب‌ها از حصارهای سنتی بیشتر بیرون آمده و تنوع بیشتری داشته باشند، عاملیت زنان را بیشتر نشان می‌دهند. همگام با ایجاد این توانمندی سلايق و ترجیحات فردی نیز خود را با



شرایط جدید ساختاری هماهنگ می‌کنند. بنابراین، می‌توان دید که سبک زندگی از یکسو توسط محدودیت‌های ساختاری قید می‌خورد و از سوی دیگر با میزان قدرت در میدان رابطه دارد. این رابطه در مدل پژوهش نشان داده شده است.



هدف اصلی پژوهش این بود که بدانیم آیا قدرت زنان می‌تواند از میزان تعیین کنندگی متغیرهای ساختاری بکاهد یا اثر چندانی بر آن‌ها نداشته است. به بیان دیگر قدرتمند شدن زنان در خانواده اثری بر قدرت عاملیت آن‌ها داشته است یا تغییر سبک زندگی از شکل‌های بیشتر سنتی به شکل‌های مدرن‌تر حاصل عوامل دیگری بوده است.

آیدین^۱ (۲۰۰۶) رابطه بین الگوهای مصرف خانواده‌های ترک را در طبقات مختلف بررسی کرده است. او به ۸ متغیر برای تعیین رابطه بین ساختار و الگوهای مصرف توجه کرده و به این نتیجه رسیده است که بین متغیرهای ساختاری مانند درآمد، تحصیلات (سرمایه فرهنگی)، شغل، تفکیک محلی و منطقه‌ای ارتباط قوی هست که الگوهای مصرف این خانواده‌ها را تعیین می‌کند و در کل ساختار تعیین کننده‌تر است تا عاملیت.

راس و میروسکی^۲ (۲۰۰۲) احساس کنترل زنان و مردان بر زندگیشان را با توجه به سن آن‌ها بررسی کرده‌اند. یافته‌ها نشان داد که احساس کنترل زنان نسل قبل بر شغل، سلامتی و مسائل مالی کم‌تر از مردان است و با گذشت زمان بیشتر از مردان نیز کاهش می‌یابد. لذا تفاوت جنسیتی در کنترل فردی نشانه نابرابری جنسیتی ساختاری است.

1. Aydin

2. Ross & Mirowsky

کانگاس و روستگرا^۱ (۲۰۰۷) ترجیحات شغلی زنان را بررسی کرده و سعی کرده مشخص کند که عوامل نگرشی و ترجیحات فردی بیشتر روی این ترجیحات مؤثرند یا نهادها و ساختارهای اجتماعی. نتایج نشان داد که نظرات توسط عامل‌های ساختاری و عامل‌های نهادی (مانند وجود مراقبت روزانه) محدود می‌شوند. عوامل ساختاری مانند دستاوردهای تحصیلی، تعداد و سن بچه‌ها، شاخص‌های مهمی در تصمیمات شغلی زنان هستند. زنان تصمیم به کار کردن را جدا از بستر خانواده نمی‌گیرند. نتایج شواهدی قوی ارائه می‌کنند که نگرش‌های شوهر اثر زیادی بر انتخاب زن دارد.

کوکی^۲ (۲۰۰۹) این سؤال را مطرح کرده که آیا ترجیحات سبک‌زندگی زنان در مواردی که فرصت‌های ساختاری برای آن‌ها فراهم است، نشانه‌ی علاقمندی و انتخاب آن‌ها است یا عوامل دیگری هم دست‌اندرکار هستند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که افزایش فرصت‌های ساختاری به تنهایی برای دسترسی به برابری کافی نیست، زیرا بخشی از ساختارهایی که توسط مردم ایجاد می‌شوند، از معنایی که مردم با استفاده از عاملیت‌شان تولید می‌کنند، تشکیل شده است. بنابراین، ساختار به صورتی ذاتی با ایدئولوژی ارتباط دارد و ایدئولوژی به روش‌های تفسیری شکل می‌یابد که کنشگران اجتماعی، دنیای اجتماعی خود را تفسیر کرده و معنادار می‌کنند (ص. ۲۸۰).

تیم و سیگمان^۳ (۲۰۱۰) درباره‌ی رابطه‌ی سرمایه‌اجتماعی و آسیب‌پذیری زنان تحقیق کرده‌اند. نویسندگان آسیب‌پذیری را به معنای بی‌قدرتی و فرودستی زنان دانسته‌اند. از آنجا که اهمیت سرمایه‌اجتماعی از میدانی به میدان دیگر فرق دارد، آسیب‌پذیری نیز یک موضوع مرتبط با میدان و نسبی است. در هر میدان معمولاً هنجارهایی وجود دارند که تسلط پدرسالارانه را مشروع می‌دانند و در نتیجه نابرابری‌های جنسیتی در دسترسی به سرمایه را به وجود آورده و تشدید می‌کنند و نوعی «آسیب‌پذیری جنسیتی ساختاری» ایجاد می‌شود. عادت‌واره ایشار برای خانواده، که در کشورهای آسیایی در میان زنان در همه‌ی میدان‌های اجتماعی وجود دارد، آسیب‌پذیری آن‌ها را افزایش می‌دهد و برعکس سرمایه‌اجتماعی زنان می‌تواند به بیرون از

1. Kagngas & Rostgaard

2. Cooky

3. Thieme & Siegmann



خانواده پل زده و پتانسیل بیشتری برای عمل و امکان مقاومت در برابر سلطه مردانه ایجاد کند. آزاد ارمکی و چاوشیان (۱۳۸۱) فرضیه گسسته شدن شکل‌های هویت از موقعیت‌های ساختاری و پیوند آن با خصوصیات فرهنگی را بررسی کرده‌اند. آن‌ها دریافته‌اند که فعالیت‌های سبک‌زندگی در حوزه بدن و سلامتی، سطوح گوناگون مدیریت بدن با سن، جنس، تحصیلات، سرمایه فرهنگی، میزان مذهبی بودن و نگرش سنتی به خانواده رابطه دارد، اما با پایگاه اقتصادی اجتماعی، سرمایه اقتصادی و شغل رابطه‌ای نشان نداده است. محققان نتیجه گرفته‌اند که متغیرهای نگرشی و فرهنگی، اهمیت بیشتری در این بخش از سبک‌زندگی نسبت به متغیرهای ساختاری و طبقاتی داشته‌اند. البته، محققان سن و جنس را جزء متغیرهای ساختاری در نظر نمی‌گیرند، به علاوه باید توجه داشت که سرمایه فرهنگی نیز احتمالاً در طول خطوط طبقاتی گسترده شده و رابطه زیادی با پایگاه اقتصادی اجتماعی دارد. به علاوه تحصیلات در تعریف پایگاه اقتصادی اجتماعی لحاظ شده و به همین دلیل با این متغیر رابطه بسیار بالایی دارد. بنابراین، به نظر می‌رسد رفتارهای سبک‌زندگی در حوزه بدن و سلامتی در امتداد شکاف‌های جنسیتی، نسلی و طبقاتی جامعه قابل بررسی است.

قاسمی و همکارانش (۱۳۸۷) درباره تعیین‌کننده‌های ساختاری و سرمایه‌ای سبک‌زندگی سلامت محور در اصفهان تحقیق کرده و دریافته‌اند که سبک‌زندگی سلامتی بر حسب جنسیت، سن و وضعیت تأهل تفاوت دارد و با سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رابطه معناداری نشان می‌دهد. آن‌ها تأکید کرده‌اند که زنان در همه ابعاد سبک‌زندگی سلامتی به جز ورزش، موقعیت بهتری دارند که به نظر می‌رسد در این مورد هم کمبود امکانات و فضاهای ورزشی برای زنان، علت آن است. بنابراین، سنت فرهنگی توجه به بدن، سلامتی و زیبایی، رفتارهای سلامتی را در زنان بیشتر تشویق می‌کند، اما محدودیت‌های میدان اجتماعی برخی از این فعالیت‌ها را کاهش داده است.

رفعت‌جاه (۱۳۸۷) تأثیر موقعیت شغلی بر سبک‌زندگی زنان شاغل را بررسی کرده است. نتایج نشان می‌دهند که موقعیت شغلی و سرمایه اقتصادی با ارتباط با همسایگان و خویشاوندان و شرکت در فعالیت‌های مذهبی رابطه منفی و با ارتباط با دوستان رابطه مثبت دارد. سرمایه فرهنگی بالاتر با محدودیت سرمایه اجتماعی همراه است که به دلیل تعدد نقش و مسئولیت‌ها است. در انتها محقق اظهار کرده که تمایز هویتی زنان را تنها نمی‌توان از روی

موقعیت شغلی شناخت، بلکه باید تحصیلات، ارزش‌ها و نگرش‌ها و جنسیت را در شکل‌گیری سبک‌زندگی و هویت آن‌ها مطالعه کرد.

گروسی (۱۳۸۷) ساختار قدرت در خانواده را بررسی کرده است. او دریافت که بین ساختار قدرت در خانواده و میزان دسترسی به منابع، نوع باورها، شناخت از توانایی‌های زنان و مردان رابطه معناداری وجود دارد، به طوری که تحصیلات، اشتغال و داشتن منابع مالی، موقعیت زنان را در میدان قدرت بهبود می‌بخشد و به آن‌ها آزادی عمل بیشتری می‌دهد. به علاوه شهرنشینی و باورهای قالبی آن‌ها نیز در این زمینه مؤثر است.

فرضیه‌هایی که در این پژوهش بررسی شدند عبارت هستند از:

۱. بین قدرت زنان در خانواده و سبک زندگی مدرن رابطه معناداری وجود دارد.
۲. بین متغیرهای ساختاری (تحصیلات، وضعیت اشتغال، پایگاه اقتصادی اجتماعی خانواده مبدأ، پایگاه همسر، سن ازدواج، تعداد فرزندان) و سبک زندگی مدرن رابطه وجود دارد.
۳. بین متغیرهای ساختاری (تحصیلات، وضعیت اشتغال، پایگاه اقتصادی اجتماعی خانواده مبدأ، پایگاه همسر، سن ازدواج، تعداد فرزندان) و میزان قدرت زنان در خانواده رابطه وجود دارد.
۴. بین متغیرهای ساختاری (تحصیلات، وضعیت اشتغال، پایگاه اقتصادی اجتماعی خانواده مبدأ، پایگاه همسر، سن ازدواج، تعداد فرزندان و سن) و سبک زندگی با کنترل میزان قدرت زنان رابطه وجود دارد.

روش پژوهش

این پژوهش به روش پیمایشی انجام شد. جامعه آماری آن، زنان متأهل بالای ۲۵ سال شهر شیراز بودند که طبق سرشماری سال ۱۳۸۵ تعداد آن‌ها ۳۴۴۰۸۴ نفر بود. از این تعداد براساس جدول لین تعداد ۶۵۹ نفر با احتساب p و q مساوی $0/5$ ، و آلفای $0/05$ در سطح اطمینان ۹۹ درصد به عنوان نمونه انتخاب شدند. نمونه‌گیری با روش نمونه‌گیری طبقه‌ای چندمرحله‌ای انجام شد. به این صورت که در ابتدا، در کل حوزه‌های مشخص شده در مناطق نه‌گانه شهرداری شیراز، حوزه‌هایی به تصادف انتخاب شد و در هر حوزه بلوک‌هایی مشخص شدند.



این بلوک‌ها بررسی و افراد واجد شرایط به صورت نظام‌مند انتخاب شدند. در نهایت تعداد ۵۵۰ پرسشنامه تحلیل شدند. برای آزمون اولیه پرسشنامه تعداد ۵۰ نفر از جامعه آماری پرسشنامه تحقیق را تکمیل کرده و داده‌های به دست آمده تحلیل شد و با استفاده از نتایج، متغیرهای اندازه‌گیری شده اصلاح شدند. برای اندازه‌گیری پایایی برخی از متغیرها، از روش آزمون-آزمون دوباره استفاده شد. این متغیرها در قالب پرسشنامه در دو مرحله و به فاصله یک هفته به ۳۰ نفر از افراد واجد شرایط داده شد و همبستگی نمرات به دست آمده محاسبه شدند.

تعریف متغیرها

سبک زندگی: برای سنجش سبک زندگی لیستی از فعالیت‌هایی که در حوزه‌های فراغت، ترجیحات غذا، ترجیحات موسیقی و فعالیت‌های مربوط به بدن و سلامتی قابل انجام است، تهیه شده و در اختیار پاسخگو قرار گرفت. پاسخگو باید مشخص می‌کرد که هر یک از این فعالیت‌ها را در یک دوره شش ماهه انجام داده یا خیر. نتایج به دست آمده به دو صورت استفاده شدند. در شکل اول هر فعالیت به صورت یک متغیر ساده دوشقی با ارزش صفر و یک در نظر گرفته شد و در شکل دوم فعالیت‌ها به دو دسته مدرن و سنتی تقسیم‌بندی شد و انجام دادن فعالیت‌های مدرن نمره یک و انجام دادن فعالیت‌های سنتی نمره صفر گرفتند. در حوزه فراغت انجام دادن کارهای هنری مدرن، بازدید از موزه و نمایشگاه، استفاده از اینترنت، شرکت در کلاس‌های آموزشی و هنری مدرن، رفتن به کافی شاپ و محل‌های تفریحی با دوستان و قدم زدن در خیابان و مراکز خرید و در حوزه ترجیحات موسیقی گوش کردن به موسیقی پاپ (ایرانی و خارجی) و همچنین موسیقی کلاسیک و همچنین شرکت در کنسرت‌های موسیقی زنده فعالیت‌های مدرن در نظر گرفته شدند. در حوزه ترجیحات غذا نیز موارد مطرح شده همه مدرن هستند. توجه به بدن و سلامتی نیز در کل یک دغدغه مدرن محسوب می‌شود. مجموع این نمرات نشان دهنده میزان انجام دادن فعالیت‌های مدرن در سبک زندگی است. نمره بالا در این متغیر نشان‌دهنده سبک زندگی مدرن‌تر و نمره پایین به معنای سبک زندگی سنتی‌تر است.

میزان قدرت زن در خانواده: نشان می‌دهد که اولاً قدرت تصمیم‌گیری زنان در حوزه‌های مختلف زندگی چقدر است و از طرف دیگر روابط درون خانواده بیشتر متقارن است یا

نامتقارن. این متغیر با استفاده از گویه‌هایی به شکل طیف لیکرت در ابعاد تصمیم‌گیری در حوزه‌های اقتصادی (خرید وسایل منزل، عوض کردن خانه، نحوه خرج کردن پول، سرمایه‌گذاری در کار، خرید پوشاک و لباس، برگزاری میهمانی و نحوه پذیرایی از میهمانان) و خانوادگی (تصمیم‌گیری در زمینه رفتن به دیدن اقوام، تهیه خوراک، انتخاب اسم برای فرزندان، بازخواست کردن، تشویق و تنبیه فرزندان، استفاده از برنامه‌های تلویزیون، ازدواج فرزندان، تعداد فرزندان، انتخاب مدرسه برای فرزندان) و تقارن قدرت یا میزان زن‌محوری (دلیل آوردن مردان برای درخواست کار، انتقادپذیر بودن، حرف‌شنوی زن از مرد، درخواست اطاعت مطلق از زنان، پافشاری زن در انجام دادن خواسته‌هایش، سرزنش در مواردی که اشتباهی صورت می‌گیرد) اندازه‌گیری شد. گویه‌های این متغیر برگرفته از سنجه مهدوی و صبوری خسروشاهی (۱۳۸۲) بود. ضرایب آلفا برای مؤلفه تقارن قدرت ۰/۷۱ به دست آمده است. در بخش تصمیم‌گیری از روش آزمون - آزمون دوباره استفاده شده که ضریب همبستگی بین دو اندازه‌گیری مقدار ۰/۹۲ به دست آمد. گویه‌ها طوری کدگذاری شده‌اند که نمره بالا در این سنجه نشان‌دهنده قدرت بیشتر زنان در خانواده است.

متغیرهای ساختاری: شامل تعداد فرزندان، سن ازدواج یعنی سنی که اولین ازدواج در آن رخ داده است، میزان تحصیلات که به صورت تعداد سال‌های تحصیل پرسیده می‌شود، وضعیت اشتغال که با دو گزینه شاغل، خانه‌دار مشخص می‌شود، پایگاه اقتصادی اجتماعی خانواده مبدأ از جمع نمرات استاندارد میزان تحصیلات والدین (به سال)، رتبه شغلی والدین و میزان مالکیت والدین به دست آمده و پایگاه اقتصادی اجتماعی همسر نیز به همین روش محاسبه شده است. پایایی این متغیر با استفاده از روش آزمون - آزمون دوباره محاسبه شده و ضریب همبستگی میان دو اندازه‌گیری انجام شده ۰/۸۵ است که در سطح ۹۹ درصد اطمینان معنادار است.

یافته‌های پژوهش

میانگین سنی پاسخگویان در این مطالعه، ۴۳ سال بود و به‌طور متوسط ۳/۴۷ فرزند داشته و به‌طور متوسط در سن ۱۸/۷۵ سالگی ازدواج کرده‌اند. پاسخگویان به‌طور متوسط در خانواده ۴/۲۶ نفری زندگی می‌کرده و نزدیک ۹ سال تحصیلات دارند و با همسرانی با میانگین



تحصیلی ۹/۴۸ سال ازدواج کرده‌اند. جدول ۱ توصیف متغیر میزان قدرت زنان در خانواده با دو بعد آن را نشان می‌دهد. قدرت زنان به صورت یک متغیر فاصله‌ای اندازه‌گیری شد. دامنه تجربی این متغیر به سه بخش تقسیم شد و به صورت سه سطح کم، متوسط و زیاد دوباره کدگذاری انجام شد. نتایج توصیفی متغیر رتبه‌ای به دست آمده نشان می‌دهد که زنان در بعد تصمیم‌گیری قدرت زیادی دارند. در کل در ۲۲/۵ درصد از خانواده‌ها زنان قدرتمند هستند، در ۶۸ درصد قدرت متوسطی دارند و نزدیک به ۱۰ درصد موارد نیز زنان قدرت کمی در خانواده دارند.

جدول ۱: میزان قدرت زنان در خانواده

متغیر	کم	متوسط	زیاد	جمع
تفان قدرت (زن محوری)	۱۱۰	۳۴۱	۶۴	۵۱۵
	٪۲۱/۴	٪۶۶/۲	٪۱۲/۴	٪۱۰۰
قدرت تصمیم‌گیری	۱۱	۴۴۱	۶۴	۵۱۶
	٪۲/۱	٪۸۵/۵	٪۱۲/۴	٪۱۰۰
قدرت زنان در خانواده	۴۸	۳۴۲	۱۱۳	۵۰۳
	٪۹/۵	٪۶۸	٪۲۲/۵	٪۱۰۰

نتایج توصیفی فعالیت‌های سبک‌زندگی^۱ نشان می‌دهد که به ترتیب انجام‌دادن عبادات مستحبی، مطالعه، کارهای هنری، بازدید از موزه و نمایشگاه، استفاده از اینترنت و انجام‌دادن کارهای هنری مدرن بیشترین نرخ انجام را در میان زنان متأهل داشته است. همچنین فعالیت‌های مذهبی و سنتی بیشترین حجم مشارکت زنان را به خود اختصاص داده است. در این میان رفتن به خیابان‌ها و مراکز خرید تنها فعالیت غیرسنتی است که در میان زنان متأهل عمومیت زیادی داشته است.

در حوزه ترجیحات موسیقی پاسخگویان بعد از موارد مذهبی، موسیقی‌های ایرانی و بعد از آن موسیقی‌های خارجی قرار گرفته‌اند. در حوزه ترجیحات غذا بیش از ۷۰ درصد از زنان متأهل پاسخگو از غذاهای آماده و فست فود استفاده کرده‌اند، غذا خوردن در رستوران‌ها بیش

۱. جداول توصیفی ارائه نشده‌اند.

از ۴۸ درصد را به خود اختصاص داده و ۳۹ درصد از زنان در شش ماه گذشته حداقل یک بار قهوه یا میلک‌شیک خورده‌اند. در حوزه فعالیت‌های مرتبط با بدن و سلامتی نتایج نشان می‌دهند که از میان فعالیت‌های مربوطه پاسخگویان به ترتیب پیاده‌روی، استفاده از کرم‌های مرطوب کننده، چکاپ سالانه، توجه به کالری غذاها، کنترل روزانه وزن، کوه‌نوردی، استفاده از باشگاه‌های ورزشی، استفاده از وسایل ورزشی، استفاده از ناخن یا مژه مصنوعی، شرکت در برنامه‌های بدنسازی و دوچرخه‌سواری را انتخاب کرده‌اند. پیاده‌روی پرتعدادترین فعالیت و دوچرخه‌سواری کم‌تعدادترین فعالیت بوده است.

جدول ۲: ضریب همبستگی پیرسون سبک زندگی مدرن با میزان قدرت زنان

حوزه‌های سبک زندگی	تصمیم خانوادگی	تصمیم اقتصادی	زن محوری	کل
فراغت مدرن	۰/۱۳۰**	۰/۱۸۷**	۰/۲۲۹**	۰/۲۴۴**
ترجیحات موسیقی مدرن	۰/۰۸۱	۰/۱۴۹**	۰/۱۲۱**	۰/۱۷۰**
ترجیحات غذایی مدرن	۰/۱۰۹*	۰/۲۵۸**	۰/۱۳۱**	۰/۲۵۱**
توجه به بدن و سلامتی	۰/۰۶۳	۰/۲۳۱**	۰/۱۶۳**	۰/۲۱۷**

برای بررسی رابطه قدرت زنان با فعالیت‌های سبک‌زندگی ابعاد قدرت زنان در خانواده در نظر گرفته شده و همبستگی پیرسون آن با میزان مدرن بودن سبک‌زندگی در هر حوزه سنجیده شده است (جدول ۲). ضریب همبستگی هر فعالیت در حوزه‌های سبک زندگی نیز با مؤلفه‌های قدرت زنان و نمره کل آن محاسبه شده است.^۱ نتایج به دست آمده نشان می‌دهند که قدرت تصمیم‌گیری زنان در مسائل خانوادگی مانند تربیت فرزند، انتخاب غذا یا موارد مربوط به اعضای خانواده ارتباطی با فعالیت‌های سبک‌زندگی ندارد، اما با گوش دادن به سی‌دی‌های مذهبی و قرآن رابطه مثبت و با پیاده‌روی رابطه منفی ضعیفی دارد. قدرت زنان در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی با انجام دادن برخی از فعالیت‌های فراغتی مانند بازدید از موزه و نمایشگاه، مطالعه و استفاده از اینترنت، رفتن به کافی شاپ با دوستان، قدم زدن در خیابان‌ها و مراکز خرید و شرکت در مراسم مذهبی ارتباط دارد. این فعالیت‌ها عمدتاً فعالیت‌های جدید

۱. جدول ضرایب همبستگی تک تک فعالیت‌ها با مؤلفه‌های قدرت به دلیل حجم زیاد فعالیت‌ها ارائه نشده، اما نتایج آن بررسی شده‌اند.



هستند، اما فعالیت‌هایی که به‌طور معمول و سنتی توسط زنان انجام می‌شده، ارتباطی با میزان قدرت زنان در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی ندارد. قدرت تصمیم‌گیری در بعد اقتصادی با گوش کردن به موسیقی پاپ ایرانی و لس آنجلسی و همچنین سی‌دی‌های مذهبی رابطه‌ی معناداری دارد. زن محوری در خانواده با فعالیت‌هایی مانند بازدید از موزه و نمایشگاه، مطالعه و استفاده از اینترنت، رفتن به کافی‌شاپ با دوستان، قدم زدن در خیابان‌ها و مراکز خرید، شرکت در کلاس‌های هنری مدرن و شرکت در فعالیت‌های بسیج رابطه‌ی مثبت و معناداری داشته است. نتایج جدول ۲ نیز نشان می‌دهد که میزان انجام فعالیت‌های مدرن فراغتی رابطه‌ی معناداری با همه‌ی ابعاد قدرت در خانواده داشته و با نمره‌ی کل آن نیز رابطه‌ی مثبت و معناداری دارد و فرضیه‌ی اول در حوزه‌ی فراغت تأیید شده است.

در حوزه‌ی ترجیحات غذایی قدرت تصمیم‌گیری در موارد اقتصادی با هر سه نوع فعالیت ارتباط معناداری داشته است. نتایج نشان‌دهنده‌ی اهمیت قدرت زنان در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی خانواده در ترجیحات غذایی جدید است. زنانی که قدرت تصمیم‌گیری بیشتری در این حوزه دارند بیشتر به کنترل وزن و کالری‌های غذایی که مصرف می‌کنند توجه داشته در باشگاه‌های ورزشی بیشتر رفت و آمد دارند، کوهنوردی می‌کنند، از کرم‌های نرم‌کننده و ضدآفتاب استفاده می‌کنند و به چکاپ سالانه خود اهمیت می‌دهند. قدرت زنان در خانواده در ابعاد قدرت تصمیم‌گیری اقتصادی و زن‌محوری با همه‌ی انواع ترجیحات موسیقی جزء موسیقی سنتی ایرانی و موسیقی لس آنجلسی رابطه برقرار کرده است. به نظر می‌رسد این دو نوع موسیقی بیشترین استفاده را داشته و ارتباط با وضعیت قدرتی زنان در خانواده ندارند، اما در بقیه موارد هرچه زنان بیشتر در خانواده مرکز توجه باشند بیشتر استفاده می‌شوند. زن‌محوری بیشتر درباره‌ی غذا خوردن در رستوران‌ها ارتباطش را نشان داده است. همچنین برخی از فعالیت‌های مربوط به بدن و سلامتی را تسهیل می‌کند. کنترل روزانه یا هفتگی وزن بدن، شرکت در کلاس‌های بدنسازی، باشگاه‌های ورزشی، استفاده از وسایل ورزشی و دوچرخه‌سواری از جمله این فعالیت‌ها هستند.

در مجموع جدول ۲ نشان‌دهنده‌ی تأیید فرضیه‌ی اول پژوهش است. در همه‌ی حوزه‌های سبک زندگی بررسی شده در این پژوهش میزان انجام دادن فعالیت‌های مدرن با میزان قدرت زنان در همه‌ی ابعاد آن (تصمیم‌گیری خانوادگی و اقتصادی و میزان زن محوری در خانواده) جز در دو

مورد (رابطه ترجیحات موسیقی مدرن و توجه به بدن و سلامتی با میزان قدرت زنان در تصمیم گیری‌های خانوادگی) مثبت و معنادار است. به نظر می‌رسد در این دو مورد نیز توجه به بدن و سلامتی و گوش کردن به موسیقی‌های مدرن به دلیل فراگیر شدن در میان زنان بدون توجه به میزان قدرت عمل می‌کند. در واقع زنان چه آن‌هایی که قدرت زیادی در حوزه تصمیم‌گیری‌های خانوادگی دارند و چه آن‌هایی که قدرت کمی دارند این ترجیحات و دغدغه‌ها را دارند. در مجموع هر چه زنان قدرتی بیشتری داشته باشند سبک زندگی مدرن‌تری برای خود انتخاب می‌کنند.

جدول ۳: ضریب همبستگی سبک زندگی مدرن با متغیرهای ساختاری

اختلاف سن با همسر	تعداد فرزند	سن ازدواج	پایگاه همسر	پایگاه خانواده مبدأ	وضعیت اشتغال	سال‌های تحصیل	حوزه‌های سبک زندگی
۰/۱۷۴**	۰/۴۶۱**	۰/۴۴۱**	۰/۲۶۰**	۰/۳۲۶**	-۶/۹۹** a	۰/۴۸۹**	فراغت مدرن
۰/۱۹۴**	۰/۴۰۲**	۰/۳۵۹**	۰/۱۸۹**	۰/۳۴۶**	-۴/۹۵** a	۰/۳۹۶**	ترجیحات موسیقی مدرن
۰/۲۲۴*	۰/۴۳۲**	۰/۳۷۷**	۰/۲۶۰**	۰/۲۶۰**	-۸/۵۱** a	۰/۴۶۷**	ترجیحات غذایی مدرن
۰/۱۳۳**	۰/۲۹۹**	۰/۲۶۳**	۰/۲۵۶**	۰/۲۲۵**	-۴/۸۹** a	۰/۳۵۱**	توجه به بدن و سلامتی

a برای این خانه از آماره T مستقل استفاده شده است.

نتایج جدول ۳ نشان می‌دهد که انجام دادن فعالیت‌های مدرن فراغتی و گوش کردن به موسیقی‌های پاپ و لس‌آنجلسی بیشتر در میان زنان دارای تحصیلات بالاتری هستند، پایگاه اقتصادی-اجتماعی خانواده مبدأ و همسر آن‌ها بالاتر است، فرزندان کم‌تری دارند، در سن بالاتری ازدواج کرده و اختلاف سنی زیادی با همسرشان ندارند. بخصوص استفاده از اینترنت و مطالعه ارتباط وثیقی با میزان تحصیلات، شاغل بودن و پایگاه بالای اقتصادی-اجتماعی خانواده مبدأ دارد. به عکس زنانی که تحصیلات کم‌تری داشته، شاغل نیستند، پایگاه اقتصادی-اجتماعی خانواده مبدأ آن‌ها پایین بوده یا در سن کم‌تری ازدواج کرده‌اند، فرزندان



بیشتری داشته و اختلاف سنی بیشتری با همسرشان دارند، بیشتر در مراسم و مکان‌های مذهبی حضور پیدا کرده، سفر زیارتی می‌روند و در جلسات زنانه شرکت می‌کنند. به‌خصوص تعداد فرزند و اختلاف سن با همسر ارتباط وثیقی با این سبک‌زندگی دارد.

رفتن به مکان‌های زیارتی و مراسم مذهبی در میان کسانی بیشتر دیده می‌شود که پایگاه اقتصادی-اجتماعی خانواده مبدأ آن‌ها بالا است. فعالیت‌های خیریه هم در میان زنانی که پایگاه اقتصادی اجتماعی همسرشان بالا است و هم در میان کسانی دیده می‌شود که اختلاف سن زیادی با همسرشان داشته یا در سن پایین ازدواج کرده‌اند، اما با دیگر خصوصیات ساختاری رابطه‌ای ندارد. زنانی که تعداد فرزند زیادی دارند بیشتر فعالیت‌هایی انجام می‌دهند که در محیط‌های زنانه انجام شود و همراهی فرزند با آن‌ها اشکالی ایجاد نکند.

زنانی که تحصیلات بالاتری داشته، پایگاه همسرانشان بالاتر است و تعداد فرزندان کم‌تری دارند، احتمالاً شاغل بوده و اختلاف سنی کمی با همسر خود دارند، به وزن خود اهمیت داده و به کالری غذا توجه می‌کنند. شرکت در کلاس بدنسازی و باشگاه‌ورزشی، دوچرخه‌سواری، استفاده از دستگاه‌ورزشی، استفاده از کرم نرم‌کننده و ضدآفتاب و ناخن و مژه مصنوعی بیشتر در میان زنانی رواج دارد که دارای تحصیلات بالا، احتمالاً شاغل، با پایگاه خانواده و همسر بالا بوده، در سن بالاتری ازدواج کرده و فرزندان زیادی ندارند.

جدول ۳ نشان می‌دهد که فرضیه دوم پژوهش تأیید شده و متغیرهای ساختاری رابطه‌ای نسبتاً قوی با انتخاب فعالیت‌های مدرن سبک زندگی توسط زنان دارند. نتایج این دو جدول در مجموع نشان داده‌اند زنانی که تحصیلات بیشتری داشته، پایگاه همسر و خانواده مبدأ آن‌ها بالا است در سن بالاتری ازدواج کرده، شاغل هستند و تعداد فرزند و اختلاف سن کم‌تری با همسر خود دارند در مجموع مدرن‌تر زندگی می‌کنند.

جدول ۴: ضریب همبستگی پیرسون میزان قدرت زنان با متغیرهای ساختاری

اختلاف سن با همسر	تعداد فرزند ازدواج	سن ازدواج	پایگاه همسر	پایگاه خانواده مبدا	وضعیت اشتغال	سال‌های تحصیل	میزان قدرت و مؤلفه‌های آن
۰/۰۶۴	-۰/۰۸۶*	۰/۰۱۸	۰/۰۳۲	۰/۱۱۵**	۰/۰۶۹	۰/۰۹۳*	تصمیم‌گیری خانوادگی
-۰/۰۰۲	-۰/۲۱۸**	۰/۰۴۱	۰/۲۰۹**	۰/۱۷۵**	۰/۱۶۶**	۰/۲۵۳**	تصمیم‌گیری اقتصادی
-۰/۰۷۹	-۰/۲۹۶**	۰/۱۶۰**	۰/۲۰۷**	۰/۱۶۷**	۰/۱۴۶**	۰/۳۱۰**	تقارن قدرت (زن محوری)
-۰/۰۰۶	-۰/۲۵۹**	۰/۰۷۶	۰/۱۹۷**	۰/۲۰۶**	۰/۱۷۳**	۰/۲۸۹**	قدرت زنان (نمره کل)

جدول ۴ نشان می‌دهد که تحصیلات، پایگاه خانواده مبدا و پایگاه همسر به صورت مستقیم و تعداد فرزند به صورت معکوس اثر مهمی بر قدرت زنان در خانواده دارند. شاغل بودن زن قدرت او را در تصمیمات اقتصادی بالا برده و محوریت قدرت را به سمت او متمایل می‌کند. سن ازدواج فقط در تقارن قدرت اهمیت داشته و زنانی را قدرتمندتر کرده است که در سن بالاتر ازدواج می‌کنند. اختلاف سن با همسر ارتباطی با ساختار قدرت درون خانواده نشان نداده است. نتایج این جدول نشان می‌دهد که برخی از متغیرهای ساختاری بر میزان قدرت زنان در خانواده مؤثرند و فرضیه سوم تأیید می‌شود. در این میان میزان تحصیلات و پایگاه اقتصادی اجتماعی همسر با شدت بیشتری با قدرت زنان در خانواده رابطه داشته‌اند.

سؤال بعدی این بود که با توجه به رابطه نسبتاً قوی متغیرهای ساختاری با سبک زندگی مدرن و میزان قدرت زنان در خانواده، آیا سبک زندگی زنان با کنترل قدرت زنان در خانواده هنوز هم تحت تأثیر متغیرهای ساختاری است یا خیر؟ به این منظور ضرایب همبستگی با کنترل قدرت زنان دوباره محاسبه شده و نتایج آن در جدول ۶ نشان داده شده است.



جدول ۵: رابطه بین سبک زندگی و متغیرهای ساختاری با کنترل قدرت زنان

اختلاف سبک زندگی	سال‌های تحصیل	وضعیت اشتغال ^a	پایگاه خانواده مبدا	پایگاه همسر	سن ازدواج	تعداد فرزند	اختلاف سن با همسر
فراغت مدرن	۰/۴۴۸**	۵۸/۳۱۷**	۰/۲۵۲**	۰/۲۲۷**	۰/۴۳۴**	-۰/۴۴۹**	-۰/۱۷۱**
ترجیحات مدرن موسیقی	۰/۳۷۷**	۵۷/۰۹۶**	۰/۲۹۰**	۰/۱۵۹**	۰/۳۵۲**	-۰/۴۰۴**	-۰/۲۰۱**
ترجیحات مدرن غذایی	۰/۴۷۰**	۵۸/۹۸**	۰/۲۱۶**	۰/۲۴۳**	۰/۳۷۲**	-۰/۳۹۶**	-۰/۲۰۷**
توجه به بدن و سلامتی	۰/۳۲۳**	۲۸/۲۳**	۰/۱۹۴**	۰/۲۴۹**	۰/۲۶۰**	-۰/۲۵۷**	-۰/۱۲۹**

a برای این ستون از آماره تحلیل واریانس با کوواریانس قدرت زنان استفاده شده است.

جدول ۵ نشان می‌دهد که با کنترل میزان قدرت زنان در خانواده میزان مدرن بودن فعالیت‌های زنان هنوز هم رابطه زیادی با متغیرهای ساختاری دارد. اگر ضرایب همبستگی به دست آمده در جدول ۳ را با ضرایب جدول ۵ مقایسه کنیم، به خوبی مشاهده می‌شود که میزان تغییر این همبستگی‌ها بسیار ناچیز است. به نظر می‌رسد قدرت زنان در خانواده اثرات ساختار بر انتخاب سبک زندگی را از بین نمی‌برد فقط بخشی از اثر پایگاه خانواده مبدا و پایگاه همسر را جبران می‌کند (در این مورد هم میزان تغییر همبستگی‌ها ناچیز است). با توجه به این نتایج فرضیه چهارم پژوهش تأیید می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

رابطه قدرت زنان و سبک زندگی از دو منظر شایان توجه است. اولاً آیا قدرت زنان در حوزه خانواده به عنوان حوزه مشروع فعالیت زنان در جامعه می‌تواند به عاملیت آن‌ها و قدرت انتخاب آن‌ها - در دنیایی که همه انسان‌ها ناگزیر به انتخاب هستند - بیافزاید و در نتیجه آیا تلاش در جهت افزایش قدرت زنان در خانواده می‌تواند برای کنترل بیشتر زنان بر زندگیشان مؤثر باشد یا خیر؟ بنابراین، باید دید قدرت متغیرهای زمینه‌ای و ساختاری که فرصت‌های زندگی زنان را می‌سازند چقدر است و آیا قدرت زنان در خانواده می‌تواند اثر این متغیرها را

تعدیل کند یا خیر؟

نتایج این پژوهش نشان داده که در دید کلی، قدرت بیشتر در خانواده در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی، به زنان توانایی بیرون آمدن از نقش‌های سنتی را می‌دهد. به طوری که زنانی که قدرت بیشتری دارند موسیقی‌های جدید بیشتر گوش می‌کنند. در اوقات فراغت خود به هنر جدید، مطالعه، مصارف فرهنگی مرتبط با آنچه فرهنگ بالا خوانده می‌شود، مشارکت در فضای عمومی، معاشرت بیشتر با دوستان به جای خویشان، بیشتر جدا شدن از وظایف سنتی زن خانه‌دار و دوری از آشپزخانه و توجه بیشتر به کنترل بدن و سلامتی را در پی دارد. این نتایج با نتایج پژوهش‌های پیشین همسو است (گروسی، ۱۳۸۷؛ لیزاردو، ۲۰۰۶). این پژوهش‌ها تأکید کرده‌اند که دسترسی به منابع قدرتی می‌تواند سبک زندگی مدرن به خصوص مصرف فرهنگی مرتبط با فرهنگ بالا را در میان زنان افزایش دهد.

اما آیا قدرت زنان در خانواده خود توسط متغیرهای زمینه‌ای و ساختاری مشخص نمی‌شود یا اثر قدرت را بر سبک زندگی کاهش نمی‌دهد؟ نتایج نشان داده‌اند که قدرت زنان به خصوص در حوزه‌های مهمی مانند قدرت تصمیم‌گیری اقتصادی و تقارن قدرت در خانواده بسیار تحت تأثیر متغیرهای ساختاری است و در واقع ساختار جامعه است که در روابط خانواده اثر می‌کند. در حقیقت به جز زمینه‌هایی که به صورت سنتی حوزه تصمیم‌گیری زنان محسوب می‌شوند (مثل تصمیمات خانوادگی) قدرت زنان در دیگر حوزه‌ها به صورت کاملاً ساختاری و با توجه به فرصت‌هایی توزیع شده است که زنان توانسته‌اند از آن استفاده کنند.

رابطه بین قدرت زنان در خانواده و فعالیت‌های مختلف سبک زندگی با کنترل متغیرهای زمینه‌ای و ساختاری باز هم وجود دارد، اما ضعیف می‌شود. در عین حال قدرت در هر دو بعد آن کاملاً متأثر از متغیرهای زمینه‌ای و ساختاری است. اشتغال زنان قدرت زنان را در بعد تصمیم‌گیری اقتصادی و زن‌محوری در خانواده می‌افزاید. نتایج بررسی‌های دقیق‌تر نشان می‌دهد که برای داشتن حداقلی از قدرت در خانواده زنان باید حداقل دیپلم داشته باشند، زیرا تفاوت بین سطح مختلف تحصیلی در قدرت زنان معنادار است ($F = 11/03$ و $Sig = 0/000$) به طوری که آزمون تعقیبی توکی نشان می‌دهد که زنان دیپلم به بالا از تمام زنان سطوح پایین‌تر تحصیلی قدرت بیشتری دارند، اما میزان قدرت آن‌ها با کسانی که تحصیلات دانشگاهی دارند تفاوت معناداری نشان نمی‌دهد. اثر پایگاه خانواده مبدأ بر قدرت تصمیم‌گیری اقتصادی و



پایگاه همسر بر قدرت زنان در خانواده در هر سه بعد نیز معنادار است که این امر نشان‌دهنده اهمیت متغیرهای ساختاری بر تعیین قدرت زنان در خانواده است، اما این تأثیرات نیز با کنترل تحصیلات زنان از بین می‌رود (همبستگی جزئی قدرت و پایگاه خانواده مبدأ با کنترل تحصیلات $r = 0/071$ و برای قدرت و پایگاه همسر $r = 0/014$ و بی‌معنا است) در واقع پایگاه خانواده مبدأ و پایگاه همسر بر قدرت، به واسطه افزایش تحصیلات زنان بر قدرت زنان اثر کرده و به این وسیله بر سبک زندگی مؤثر هستند.

بنابراین، می‌توان دید که زنانی که منابع بیشتری در اختیار دارند (مثل تحصیلات) یا از فرصت‌های خاصی در زندگی بهره‌مند بوده‌اند (ازدواج در سن بالاتر، تعداد فرزندان کم‌تر و اشتغال) عموماً همان کسانی هستند که پایگاه اقتصادی اجتماعی خانواده مبدأ بالاتری داشته و پایگاه همسرشان نیز بالا است. به روشنی دیده می‌شود که منابع ساختاری در امتداد خطوط طبقاتی گسترده شده‌اند. و توانمندی زنان را در حوزه خانواده و سبک زندگی تعیین کرده‌اند. این نتیجه تأییدی است بر نظر اندیشمندان و محققانی که ساختار را در زندگی زنان مؤثر می‌بینند. برای مثال این پژوهش نتایج به دست آمده در ترکیه را که در پژوهش آیدین (۲۰۰۶) به دست آمده تأیید می‌کند. راس و میروسکی (۲۰۰۲) نیز توانایی کنترل بر زندگی زنان را کم‌تر از مردان یافته و آن را نتیجه نابرابری ساختاری جنسیتی می‌دانند که با نتایج این پژوهش همخوان است. شواندول و همکاران (۲۰۰۵) یافته‌اند که سن ازدواج در کشورهای اسلامی با سبک زندگی سنتی ارتباط زیادی دارد و نتایج این پژوهش نیز در بعد فراغت و ترجیحات غذا به روشنی با این نتیجه همراهی می‌کند. اثر پایگاه اقتصادی اجتماعی خانواده مبدأ بر فرصت‌های زندگی و سبک زندگی نسل بعد نیز در پژوهش مار و مارالانی (۲۰۰۶) دیده می‌شود. سبک زندگی بدن و سلامتی در پژوهش آزاد ارمکی و چاوشیان (۱۳۸۱) و همچنین قاسمی و همکاران (۱۳۸۷) مانند نتایج این پژوهش با سن و جنس و تحصیلات رابطه تنگاتنگی داشته است.

نتایج پژوهش‌های گذشته نشان می‌دهد که زنان در حوزه‌های متفاوت سبک زندگی تحت تأثیر علل و دلایل متفاوتی عمل می‌کنند. اگر گشودگی ساختاری در میان باشد و فرصت‌هایی در اختیار زنان باشد عاملیت زنان مجال بروز خواهد داشت. نتایج این پژوهش نشان داد که گرچه فرصت‌های ساختاری در امتداد خطوط طبقاتی گسترده شده‌اند، اما با گذشت نسل‌ها

فرصت‌هایی در ساختار اجتماعی در اختیار زنان قرار گرفته که قبل از آن وجود نداشته است. از جمله میانگین بالاتر تحصیلات، امکان ازدواج در سن بالاتر، تعداد کم‌تر فرزندان و امکان حضور فیزیکی بیشتر در فضاهای عمومی که می‌تواند به صورت منابع ساختاری برای زنان عمل کند. زنانی که قدرت بیشتری دارند زندگی مدرن‌تری را انتخاب می‌کنند، اما قدرت زنان در خانواده تحت تأثیر زمینه اجتماعی و جایگاه آن‌ها در ساختار اقتصادی اجتماعی است. هر چه منابع در دسترس زنان بیشتر باشد در خانواده قدرت بیشتری دارند و زنانی آورده بیشتری در معادله قدرت داخل خانواده دارند که تحصیلات بالاتری داشته و پایگاه اقتصادی اجتماعی خانواده مبدأ آن‌ها بالاتر باشد، در سن بالاتری ازدواج کرده و تعداد فرزند کم‌تری داشته باشند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که قدرت گرفتن زنان در خانواده، فعالیت‌های فرهنگی مرتبط با فرهنگ بالا را رواج بیشتری می‌دهد، زنان را از نقش‌های سنتی جدا می‌کند و کانون فعالیت زنان را از خانواده به حوزه‌های عمومی و فرهنگی جابه‌جا می‌کند. بنابراین، می‌تواند عاملیت زنان را افزایش دهد.

توجه به نتایج پژوهش‌های گذشته نشان می‌دهد که قدرت و انتخاب زنان تحت تأثیر عوامل و محدودیت‌هایی عمل می‌کند که در فهم و به‌کارگیری نتایج این پژوهش باید به آن‌ها توجه داشت. برای مثال توجه به ساختارهای معنایی و گفتمان‌های فرهنگی در زندگی روزمره به‌خصوص با توجه به زمینه فرهنگی مردسالار جامعه، توجه به نگرش مردان نسبت به نقش زنان در خانواده (کوکلی، ۲۰۰۹؛ عبداللهیان، ۱۳۸۷) و بعد از آن وجود سرمایه اجتماعی جدید در میان زنان برای دنبال کردن سیاست‌های رهایی بخش (تیم و سیگمان، ۲۰۱۰؛ لوپاتا، ۱۹۹۴ به نقل از چافتز، ۱۹۹۹) از اهمیت ویژه‌ای بهره‌مند است. با این وصف گرچه نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که افزایش قدرت زنان در خانواده می‌تواند عاملیت آن‌ها را افزایش دهد، اما برد آن نامحدود نیست و شرایط دیگری نیز باید محقق شوند تا زنان بتوانند سبک زندگی خود را انتخاب کنند. گفتمان‌های مسلط موجود در جامعه به‌خصوص در میان مردان اثر انکارناپذیری بر توانایی زنان و عاملیت آن‌ها خواهد داشت.

نتایج این پژوهش نشان داده که تحصیلات (که شاخص اصلی سرمایه فرهنگی است) به‌صورت یک منبع ساختاری توانسته در توانمندسازی زنان در خانواده (افزایش قدرت زنان در خانواده و تصمیم‌گیری) و جامعه (انتخاب سبک‌های مدرن زندگی) داشته باشد. با توجه به



اینکه زنان به سختی می‌توانند سرمایه اقتصادی بیشتری از آن خود کنند، رو آوردن به دیگر انواع سرمایه می‌تواند کنترل زنان بر زندگیشان را افزایش دهد، بهره‌گیری از دیگر انواع سرمایه (مثل سرمایه اجتماعی جدید) می‌تواند اثر محدودیت‌های ساختاری را کاهش داده و عاملیت زنان را افزایش دهد و در قالب تشکلهای و جمع‌های خودجوشی ظاهر شود که در آن زنان در همراهی با یکدیگر در لایه‌های مختلف اجتماعی در جهت توانمندسازی خود عمل کنند.

منابع

- آزادرمکی، تقی (۱۳۸۶). «الگوهای سبک زندگی در ایران»، سایت آزاد ارمکی به آدرس azadramaki.ir/papers.php
- آزادرمکی، تقی و چاووشیان، حسن (۱۳۸۱). «بدن به مثابه رسانه هویت»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره چهارم، شماره ۲، ص. ۷۵-۵۷.
- بورديو، پير (۱۳۸۱). نظریه کنش، ترجمه مرتضی مردی‌ها، تهران: نقش و نگار، چاپ دوم.
- بورديو، پير (۱۳۹۰). تمایز، نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: ثالث
- ترنر، جاناتان و بیگلی‌ال. (۱۳۷۰). پیدایش نظریه جامعه‌شناختی، ترجمه عبدالعلی لهسایی‌زاده، شیراز، چاپ فرهنگ.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۳). صور بنیادی حیات دینی: توت‌پرستی در استرالیا، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر مرکز.
- دورکیم، امیل (۱۳۶۸). قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمدکاردان، تهران: دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- رفعت‌جاه، مریم (۱۳۸۷). «تأثیر موقعیت شغلی بر سبک زندگی زنان شاغل، مطالعه‌ای در زنان شاغل در وزارت بازرگانی»، مطالعات فرهنگی و ارتباطات، سال چهارم، شماره ۱۱، ص. ۱۶۰-۱۳۷.
- زیمیل، گئورگ (۱۳۸۶). مقالاتی درباره تفسیر در علم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- سیدمن، استیون (۱۳۸۶). کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.
- عبداللهیان، حمید (۱۳۸۷). «تغییرات فرهنگی در ایران معاصر، پدیده جوانی و گذران اوقات فراغت»، فصلنامه مطالعات جوانان، شماره ۱۳، ص. ۹۵-۱۲۵.
- قاسمی وحید، ربانی، رسول، ربانی، علی و علیزاده اقدام، محمدباقر (۱۳۸۷). «تعیین کننده‌های ساختاری و سرمایه‌ای سبک زندگی سلامت‌محور»، مسائل اجتماعی ایران، سال ۶، شماره ۶۳، ص. ۲۱۳-۱۸۱.
- گروسی، سعیده (۱۳۸۷). «بررسی ساختار قدرت در خانواده‌های شهرستان کرمان»،



مطالعات زنان، سال ۶، شماره ۲، ص. ۲۵-۷.

گیدنز، آنتونی، (۱۳۷۸). تجدد و تشخیص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نی.

وبر، ماکس (۱۳۶۷). مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، ترجمه احمد صدارتی، تهران: نشر مرکز

Adams M. (2004). "Whatever Will be, Will be: Trust Fate and the Reflexive Self", *Culture & Psychology*, Vol.10, No.4, p: 387-408.

Adkins (2003). "Reflexivity: Freedom or Habit of Gender?" *Theory, Culture & Society*, Vol.20, No.6, p:21-42.

Aydin K. (2006). "Social Stratification and Consumption Patterns in Turkey" *Social Indicators Research*, Vol.75, P:463-501.

Berger P. (1963). *Introduction to Sociology, A Humanistic Perspective*, Anchor Books, New York.

Bourdieu P. (2001). *Masculine Domination* translated by Richard Nice, Cambridge, Polity.

Chafetz J. S. (2006). Theoretical Understanding of Gender, in Turner J. H. (ed) *Handbook of Sociological Theory*, Springer, p: 613-631.

Cooky Ch. (2009). "Girls Just Aren't Interested: The Social Construction of Interest in Girls Sport", *Sociological Perspectives*, Vol.52, Issue 2, p: 259-284.

Giddens, A. (1984). *The Construction of Society: Outline of the Theory of Structuration*, Cambridge, Polity Press.

Kagans O. and Rostgaard T. (2007). "Preferences or Institutions? Work-Family, Life Opportunities in Seven European Countries", *Journal of European Social Policy*, Vol.17, No.3, p: 240-256.

Levi - Strauss C. (1964). *Structural Anthropology*, translated by Jacobson C. and Grundfest Schoepf, Great Britain, Penguin Press.

Lizardo O. (2006). "The Puzzle of Women's Highbrow Culture Consumption, Integrating Gender and Work into Bourdieu's Class Theory of Taste", *Poetics*, Vol.34, p: 1-23.

Lovell T. (2000). "Thinking Feminism with and Against Bourdieu" *Feminist Theory*, Vol.1, No.1, p: 11-32.

Mare R. D. and Maralani V. (2006). "The Intergenerational Effects of Changes in Women's Educational Attainments" *American Sociological Review*, Vol.71, No.4, pp:542-565.

Mead G. H. (1965). *Mind, Self, Society* Morris Ch. W. (ed. and trans.), the University of Chicago Press, 13th impression.

Risman B. J. (2004). "Gender as Social Structure, Theory Wrestling With Activism", *Gender and Society*, Vol.18, No.4, p: 429-450.

Ross C. and Mirowsky J. (2002). "Age and the Gender Gap in the Sense of Personal Control" *Social Psychology Quarterly*, Vol. 65, No.2, p: 125-145.

Skegges B. (2004). "Context and Background: Pierre Bourdieu's Analysis of Class, Gender and Sexuality" in Adkind L. and Skeggs B. (eds) *Feminism After Bourdieu*, Blackwell Publishing, p: 19-34.

Schutz A. (1970). *On Phenomenology and Social Relations*, Wagner H. R. (ed.

And Trans.), The University of Chicago Press.

Schvaneveldt P.; Kerpelman J. L. and Schvaneveldt J. D. (2005). "Generational and Cultural Changes in Family Life in the United Arab Emirates: A Comparison of Mothers and Daughters" *Journal of Comparative Family Studies*, Vol.36, No.1, pp:77-93.

Thieme S. and Sigmann K. A. (2010). "Coping on Women's Backs: Social Capital-Vulnerability Links through a Gender Lens", *Current Sociology*, Vol.54, No.5, p: 715-735.

Thorpe H. (2009). "Bourdieu, Feminism and Female Physical Culture: Gender, Reflexivity and Habitus-Field Complex" *Sociology of Sport Journal*, Vol.26, p:491-516.

نویسندگان

soroush@acecr.ac.ir

مریم سروش

دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه شیراز و استادیار پژوهش گروه علوم رفتاری جهاددانشگاهی فارس با گرایش پژوهشی جوانان، زنان و خانواده است.

ha_enayate@yahoo.com

حلیمه عنایت

دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه پنجاب - چندیگر - هندوستان و دانشیار بخش جامعه‌شناسی و رئیس مرکز مطالعات اجتماعی زنان دانشگاه شیراز است. گرایش پژوهشی ایشان در زمینه جامعه‌شناسی زنان، خانواده و جنسیت است.